

## عرب تباران خراسان و نقش آنان در سقوط امویان

پروین ترکمنی آذر

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### چکیده

تهاجم عرب‌ها به ایران، به ورود و اقامت گروه‌هایی از عرب‌ها در ایران منجر شد. این افراد یا نظامی بودند یا افرادی پردردسر که خلافت اموی سعی داشت آنان را از مرکز خلافت دور کند و یا ناراضیان مذهبی و سیاسی که دورشدن از دسترس خلفا را ترجیح دادند و ترک دیار کردند. بیشتر آنان به خراسان که دورترین فاصله را از دمشق داشت، رهسپار شدند. بدین ترتیب، گروهی از نظامیان و غیرنظامیان عرب در طول حکومت اموی به همراه خانواده و به قصد سکونت به خراسان آمدند. در واقع، حضور آنان در خراسان نوعی مهاجرت به خراسان محسوب می‌شد. هر چند آنان به‌دستور خلفای اموی، برای دستیابی به فتوحات به خراسان آمده و به جنگ مبادرت کرده بودند، با گذشت زمان، اقامت در شهرهای خراسان و امرار معاش را به جنگ ترجیح دادند و جزیی از مردم خراسان شدند. در این دوره از تاریخ، ایرانیان در سرنوشت سیاسی منطقه خود نقش مؤثری نداشتند. گرچه دهقانان سعی کردند در مناصب خود باقی بمانند، نقش آنان دخالت در جمع خراج و تاحدودی تسلط بر مردم محل خویش بود. اهرم قدرت سیاسی در خراسان در دست

عرب‌هایی بود که در خراسان مقیم شده بودند و با حکام منصوب خلفا سازش یا مخالفت می‌کردند. اختلافات قبیله‌ای، به‌خصوص در میان دو گروه یمنی و مضرى هیچ‌گاه به توافق و اتحاد منجر نشد بلکه همین اختلافات که گاه ایرانیان نیز در هر دو گروه متخاصم شرکت نظامی داشتند، سرانجام به سقوط امویان انجامید و راه را بر نیروی تازه‌نفس عباسیان باز کرد.

### مقدمه

خراسان مورد بحث در این مقاله، با همان محدوده خراسان دوره ساسانی در نظر گرفته شده است؛ زیرا در قرون اولیه هجری، حدود آن از مشرق نواحی سیستان و سرزمین هند، از مغرب بیابان کویر و نواحی گرگان و سرزمین جبال، از شمال سرزمین ماوراءالنهر و قسمتی از سرزمین ترکستان و از جنوب بیابان فارس و قومس بوده است. بدین ترتیب، شهرهای بزرگ خراسان شامل نیشابور، مرو، هرات، بلخ، اسفزار، پوشنگ، بادغیس، مرورود، طالقان، فاریاب، جوزجان، غور، سرخس، نسا، فراوه، قهستان، قاین، گناباد، بامیان، طخارستان، ختل، بدخشان، کابل، پنجپیر...، می‌شد.

در زمان تسلط حکام اموی، خراسان به تقلید از دوره ساسانیان به چهار بخش تقسیم شده بود: مرو؛ بلخ و طخارستان؛ ماوراءالنهر؛ هرات و پوشنگ و بادغیس. مسلماً بعضی از بخش‌ها به علت موقعیت خاص جغرافیایی و جمعیتی و اقتصادی در این دوره اهمیت ویژه‌ای برای عرب‌ها داشته است؛ مهم‌ترین آنها، بخش مرو بود که بیشتر از بخش‌های دیگر، بار مسایل سیاسی، نظامی و اقتصادی منطقه را تحمل کرد.

جنگ عرب با ایران، در واقع با شکست یزدگرد و فرار او به شرق ایران و کشته‌شدنش به دست ایرانیان به پایان رسید؛ و آنچه بعد از آن رخ داد، مهاجرت عرب به شرق برای گشودن جبهه‌های جدیدی در شرق ایران جهت سکونت، معیشت و دستیابی به استقلال سیاسی و اجتماعی و کامیابی‌های اقتصادی بوده است.

در مقاله حاضر، به سه جریان خاص در دوره بنی امیه توجه می‌شود: ۱. مهاجرت عرب‌ها به خراسان در طول حکومت امویان، ۲. اسکان یافتن عرب‌ها در خراسان، ۳. نقش عرب‌ها در تحولات سیاسی خراسان.

### ۱. مهاجرت عرب‌ها به خراسان

حرکت عرب‌ها به شرق ایران، در دوره عمر — خلیفه دوم — در قالب نظامی شروع شد و در قالب قبایل و خانواده ادامه یافت. انگیزه عرب‌ها در دوران عمر و عثمان، بیشتر بر پایه اعتقادات مذهبی بود؛ در حالی که در دوره بنی امیه، بیشتر در جنبه اقتصادی نمود یافت. خلفای نخستین برای رفع مشکلات سیاسی حکومت نیز آنان را به حرکت تشویق می‌کردند. گردیزی می‌نویسد:

عمر، مسلمانان را به جهاد دعوت کرد و گفت: «دیگر حجاز جای ماندن شما نیست و پیامبر — صلی الله علیه و سلم — فتح قلمرو کسری و قیصر را به شما وعده داده است. به طرف سرزمین ایران حرکت کنید.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۶۶۴)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، در این فرمان، علاوه بر بیان مسایل اعتقادی، نشانه‌هایی از بروز مشکلات اقتصادی و سیاسی عربستان نهفته است. شرایط مندرج در قراردادهای صلح نیز نشانگر اهداف اقتصادی فتوحات عرب است. البته، گاه عمال امویان در خراسان برای جنگ با ترکان، از شعار جهاد نیز سود می‌جستند. سعیدبن عمر حرشی — والی خراسان در سال‌های ۱۰۳-۱۰۴ هـ. — عرب‌ها را به جهاد دعوت می‌کرد: «همانا شما با کثرت و عده با دشمنان نمی‌جنگید، بلکه با یاری خدا و نیروی اسلام می‌جنگید؛ پس بگویید نیرو و قوتی جز خدا نیست» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۳۶۱)؛ و در سال ۱۱۲ هـ. ، فرمانده عرب‌ها به ترکان گفته بود: «من با شما جنگ می‌کنم تا عبادت بت‌ها را رها کنید و خدای یگانه را پرستید» (همان، ص ۴۱۳). به هر حال، ادامه جنگ با ترکان، حفظ فتوحات عرب‌ها

بود و انتخاب مرزها برای سکونت، علاوه بر مقاصد تجاری، محافظت از مرزها نیز محسوب می‌شد «تا ترکان گذاره نکنند» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۶).

همان‌طور که عنوان شد، حرکت عرب‌ها به شرق ایران، در مرحله اول، در قالب گروه‌های نظامی برای دستیابی به مناطق دوردست خلافت و با انگیزه جهاد بود. در مرحله دوم، حفظ فتوحات، عرب‌ها را بر آن داشت که در مناطق فتح‌شده اقامت گزینند.

هر یک از حکام منصوب بر خراسان را گروهی از افراد خانواده، خویشاوندان و نظامیان همراهی می‌کردند و این روند تا پایان دوره اموی ادامه داشت و همواره گروهی از اشراف عرب، سران قبایل و خانواده نظامیان به خراسان مهاجرت می‌کردند. عبدالله بن عامر به دستور عثمان (خلیفه) «به نشابور آمد و احنف بن قیس و مهلب بن ابی صفره با او بودند و قومی از مهران بصره» (همان، ص ۱۰۱)؛ از جمله قیس بن هیشم سلمی که از خطبا و اعیان بصره به‌شمار می‌رفت و ربیع بن عامر که از اشراف عرب بود (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/ م. ج ۳، ص ۲۴۴).

زیاد بن ابیه — حاکم بصره در زمان معاویه — برای رفع مشکل بصره و کوفه و اختلاف قبایل، به‌خصوص قدرت‌نمایی قبایل قدرتمند در تقسیم عطایا، در سال ۵۱ هـ. ربیع بن زیاد حارثی را بر خراسان گماشت و وی قریب به پنجاه هزار تن از اهالی بصره و کوفه را با زن و فرزند بدان سوی روانه کرد و سعید بن عثمان — حاکم بعدی خراسان — چهار هزار نفر همراه خود به خراسان برد که از فرماندهان نظامی قدرتمند، محبوسین و عناصر پردردسر بصره بودند. «جماعتی از اهل فسق و فجور را که محبوس بودند، از حبس‌خانه بیرون آورد، عرض دادند، چهار هزار نفر برآمد. ... گروهی از سادات عرب و وجوه معارف ولایت بصره» نیز او را همراهی کردند. (ابن‌عثم کوفی، ۱۳۸۰: ۷۸۱-۷۸۰)

در زمان یزید بن معاویه نیز، سلم بن زیاد به‌همراه سپاهی از اشراف عرب و رهبران قبایل مختلف و خانواده‌اش به خراسان رفت. او «همراه بزرگانی چون مهلب بن ابی صفره،

عبدالله بن خازم، طلحه الطلحات و جز اینان از اشراف مردم بصره، رهسپار شد» (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۷۵)

از دیگر مهاجران عرب به خراسان، شیعیان و ناراضیان از حکومت امویان بودند. سختگیری عوامل حکومتی امویان بر شیعیان موجب شد برخی از آنان ترک دیار کنند و به نقاط دوردست، از جمله خراسان، پناه برند. حضور شیعیان در خراسان در قرن اول هجری، مؤید این نظر است. غالب نیشابوری که در زمان نهضت عباسیان، نگرانی‌هایی برای آنان فراهم آورده بود، از آن جمله است. او از کوفیان مهاجر به خراسان و از شیعیان امامی بود (الدوری و المطلیبی، ۱۹۷۱ م. : ۲۰۴).

در زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق — که نقش عمده‌ای در حکومت عبدالملک بن مروان برعهده داشت — گروهی به خراسان گریختند و گفتند:

خراسان سرزمینی طویل و وسیع است. تا جایی که بشود دور می‌رویم و می‌مانیم تا خدا حجاج یا عبدالملک را هلاک کند. (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۱۷۴)

حرکت عرب‌های ناراضی در طول حکومت اموی همچنان ادامه داشت. البته خلفای اموی نیز متقابلاً برای دورکردن مخالفان، بهانه‌های جهاد و دستیابی به موقعیت اقتصادی بهتر را دستاویز قرار می‌دادند و آنان را به شرقی‌ترین مرزهای خلافت می‌فرستادند.

## ۲. اسکان یافتن عرب‌ها در خراسان

به نظر می‌رسد اقامت عرب‌ها در خراسان طبق برنامه‌ریزی مشخصی از زمان عثمان، خلیفه، آغاز شد. اولین صلح‌نامه‌های منعقدشده میان حکام عرب و دهقانان محلی خراسان، بر سکونت عرب‌ها در شهرها و روستاهای ایران تأکید دارد. آنچه در صلح‌نامه شهر مرو قید شد، از شرط همکاری نظامی ایرانیان با عرب‌ها و تلاش برای اقامت عرب‌ها در خراسان

نشان داشت. مواد صلح‌نامه‌ها در این دوره، علاوه بر تعیین مبالغی خراج و جزیه، مواردی را شامل می‌شده که قابل تأمل است.

شهر مرو، به‌علت موقعیت مرزی که «درکنار شاهراه قرار داشت» (یعقوبی، ۱۳۴۳: ج ۲، ص ۲۲۷)، در نزد عرب‌ها اهمیت خاصی داشت و انتخاب آن برای سکونت، دلایل سیاسی و نظامی داشت. این شهر به گفته ابن حوقل، «در آغاز اسلام، لشکرگاه مسلمانان بود و کشور ایران از آنجا به‌دست مسلمانان افتاد.» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۱۷۱). در صلح‌نامه مرو شاهجهان که میان مرزبان آن شهر، ابراز، و حاتم بن نعمان باهلی — عامل ابن عامر — بسته شد، قرار گذاشتند که «مسلمین را در خانه‌های خود در گشایش قرار دهند.» (یعقوبی، ۱۳۴۳: ج ۲، ص ۶۰). مرزبان مرو درخواست کرده بود امتیازات خود را در مورد تیول‌هایی که پادشاهان ساسانی به او و اسلافش واگذار کرده بودند و تسلط بر مزدوران و کشاورزان آن حفظ کند؛ که پذیرفته شد. با وجود قرارداد مرو، سکونت عرب‌ها در خانه مردم مرو مدتی بعد عملی شد. بلاذری، سکونت عرب‌ها در خراسان را در زمان امیر بن احمر — حاکم خراسان از جانب زیاد بن ابیه در زمان معاویه به سال ۴۵ هـ. می‌داند و می‌نویسد: «نخستین کس بود که عرب را در مرو مسکن داد.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۹۴) و گردیزی در سبب سکونت مردم عرب در خانه‌های مردم مرو اشاره می‌کند که عثمان، امیر بن احمر را به خراسان فرستاد و او «بر در مرو فرود آمده بود. اندر خرگاه‌های خرپشت‌ها، سرمای سخت آمد و دهقانان مرو بترسیدند بر امیر و سپاهش که از سرما هلاک شوند. پس ایشان را در خانه‌های خویش جای دادند و چون چند روزی برآمد، از آنچه کرده بودند، پشیمان شدند و قصد کردند که آن سپاه‌ها را و امیر را فرو گیرند و این سگالش اهل بازار و عیاران کردند و برازین ماهویه که سالار و دهقان شهر بود، از این سگالش خبر یافت در وقت مر امیر بن احمر را خبر داد.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۲). امیر دستور جنگ داد و مردم بسیاری از مرو کشته شدند «تا همه مردم شهر گرد آمدند و کسان اندر میان کردند و مالی بپذیرفتند و از امیر عذر

خواستند.» (همان، ص ۱۰۳) و این نوع سکونت در خانه‌های مردم شهر رسم شد و برازین ماهویه نیز به مناسبت خیرچینی پاداش گرفت.

چندی بعد، ربیع‌بن‌زیاد حارثی، همراهان خود را که جمع کثیری بودند، «در پایین رود مسکن داد.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۲۹۴). بیشتر همراهان سعیدبن‌عثمان نیز که از فرماندهان و ناراضیان خلافت اموی بودند، «به مرو ضیاع و مستغل و خانمان ساختند و آنجا قرار کردند به فرمان معاویه.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۶)

روند اسکان و اقامت عرب‌ها در خراسان همچنان در دوره امویان ادامه یافت. قتیبه‌بن‌مسلم — حاکم خراسان از جانب حجاج — پس از صلح با حاکم محلی سمرقند، «جمعی از مسلمانان را در آن جای منزل داد؛ از آن جمله بود ضحاک‌بن‌مزاحم صاحب تفسیر.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۰۹). قتیبه حتی برای مدتی از سکونت بومیان ایرانی در سمرقند ممانعت کرد. آنان فقط می‌توانستند برای انجام کاری وارد شهر شوند که در این صورت مهری به دست آنها زده می‌شد که قبل از خشک‌شدن گل مهر باید از شهر خارج می‌شدند و اگر در شب کسی از آنان در داخل شهر یافت می‌شد، مستحق کشته‌شدن بود (طبری، ۱۳۵۸ هـ/ ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۲۵۵). سال‌ها بعد، در زمان عمر بن‌عبدالعزیز، مردم سمرقند که از سکونت عرب‌ها در شهرشان ناراضی بودند، به عمر دوم شکایت بردند، ولی چون برای حل مشکل ناگزیر به جنگ شدند، از شکایتشان صرف‌نظر کردند و سازش را به جنگ با مهاجران عرب ترجیح دادند (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۰۹). مهاجران عرب نیز به پیشنهاد عمر بن‌عبدالعزیز وقعی نهادند و اقامت در ماوراءالنهر را بر اقامت در مرو ترجیح دادند (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۷۵).

از دیگر فتوحات قتیبه، فتح بخارا بود. او که سه بار بخارا را فتح کرده و هر سه بار با پیمان‌شکنی مردم بخارا روبه‌رو شده بود، بار چهارم، چاره‌تثبیت فتح بخارا را اسکان عرب‌ها در آن دانست. پس دستور داد «یک نیمه از خانه‌های خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان با خبر باشند. ... و مسجدها بنا کرد.» (نرشخی، ۱۳۵۱:

۶۶). مردم بومی و اصیل بخارا که بیشتر از تجار و توانگران شهر بودند، از شهر خارج شدند و «بیرون شهر، هفتصد کوشک بنا کردند. ... و هر کسی گرد بر گرد کوشک خویش خانه‌های چاکران و اتباع خویش بنا کرد.» (همان، ص ۴۲). بدین ترتیب، گروهی از عرب‌ها که بیشتر از ربیع و مضر و یمنی بودند، در آن شهر اقامت کردند. قتیبه پس از دستیابی بر قسمت‌های دیگری از ماوراءالنهر، عرب‌ها را در فرغانه و چاچ سکونت داد و در صلح با خوارزم قرار شد پادشاه خوارزم علاوه بر پرداخت غرامت نقدی و ارسال نیروی سپاهی در هر سال، شهر را از مردان جنگجو، خالی کنند (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۲۵۱) و سپس پیغام داد: «سپاهیان عرب در شهر خواهند ماند.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ هـ. / ۱۹۶۵ م. : ج ۴، ص ۵۷۳).

اسدبن عبدالله قسری — حاکم خراسان در زمان هشام بن عبدالملک — در سال ۱۰۷ هـ. — در ادامه اسکان عرب‌ها در خراسان، با تغییر مرکز حکومتش به بلخ<sup>(۱)</sup>، سپاهیان مقیم در بروقان<sup>(۲)</sup> را به بلخ آورد و به آنان خانه داد (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۱۸).

### ۳. نقش عرب‌ها در تحولات سیاسی خراسان

از دیگر پیامدهای حضور عرب‌ها در خراسان، کشیده شدن دامنه اختلافات طوایف عرب به خراسان بود. این اختلافات، در ابتدای ورود عرب‌ها به ایران، نمود ظاهری نداشت، ولی با گذشت زمان و بروز آثار ناشی از تغییر و تحول سیاسی در مرکز خلافت، در ایران نیز نمایان شد.

زمانی که یزید بن معاویه، سلم بن زیاد را به حکومت خراسان و ادامه فتوحات در ماوراءالنهر منصوب کرد، او با برادرش، عبیدالله بن زیاد که همزمان، حاکم عراق بود، تضاد سیاسی داشت. سلم، بعد از مرگ یزید، به خلافت عبدالله بن زبیر، تمایل پیدا کرد و کوشید عرب‌های مقیم در خراسان را با خود همراه سازد. عبدالله بن خازم، از قبیله قیس، به او



جواب مثبت داد؛ سلم حکومت خراسان را به او داد و خود به مدینه نزد عبدالله بن زبیر رفت.

در دوران فترت حکومت اموی، خراسان به علت فقدان اقتدار حکومت مرکزی امویان، دچار مشکلات و اختلاف در تعیین حاکم بود. رؤسای قبایل عرب حاضر در خراسان هر کدام به فکر تثبیت قدرت قبیله خود افتادند. «مردم خراسان بر عمال خود برانگیخته شدند و آنها را بیرون کردند و هر قومی بر ناحیه‌ای غلبه کرد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۴، ص ۴۲۲). گروهی بسیار از قوم‌های بکر بن وائل و دیگر قبایل فراهم آمدند و گفتند «چه باشد که اینان مال خراسان بخورند و ما را چیزی ندهند. پس به کاروان و باروبنه ابن خازم حمله آوردند.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۰۰). ربیع و بکر بنان از ولایات مختلف خراسان جمع شدند و به فرماندهی اوس بن ثعلبه به هرات رفتند. سلیمان بن مرثد، از طایفه بنو سعد بن مالک از قوم ربیع، از جمله افرادی بود که با عبدالله بن خازم بر سر پذیرفتن خلافت ابن زبیر اختلاف پیدا کرد. مردم محلی خراسان نیز به تدریج در جریان مناقشات عرب‌ها قرار گرفتند و هر از گاهی به حمایت یا مخالفت با قبایل و طوایفی از عرب‌ها می‌پرداختند. در این زمان، گروهی از ایرانیان با سلیمان بن مرثد همراه شدند؛ و به همین علت، یاران ابن خازم در شعارهای جنگی خود از یاری «سپیدرویان پارسی» به گروه مخالف یاد می‌کردند (همان).

حکومت عبدالله بن خازم با مخالفت بنی تمیم — قبیله غالب عرب در خراسان — نیز همراه بود. «خراسانیان هم از او سر پیچیدند.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۸). جنگ‌های مداوم مخالفان با عبدالله، او و خانواده‌اش را به انزوای سیاسی کشاند. موسی، پسر عبدالله، به پیشنهاد پدر که گفته بود «به دژی پناه بر و در آن بمان» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ هـ. / ۱۹۶۵ م. : ج ۴، ص ۵۰۵)، به ترمذ عقب نشست. عبدالله بن خازم در کوششی برای دستیابی به قدرت کشته شد. موسی مدت‌ها در ترمذ اقامت کرد و از پشتیبانی گروهی از عرب — مردم تمیم و قیس و ربیع و یمن (هشت‌هزار نفر) — و گروهی از ایرانیان — مردم بخارا و امیران طخارستان — سود جست و علیه حکام خراسان اقدام کرد. از جمله مردم بومی، پسران قطبه،

حریث و ثابت، آزادشده خزاعه بودند. دو برادر « با سیصد نفر از چاکران عجم و حامیان عرب خود» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/ م. : ج ۵، ص ۱۶۱) به موسی پیوسته بودند. طبری در مورد محبوبیت ثابت در نزد ایرانیان می‌نویسد: «ثابت در نزد عجمان پرآوازه بود و او را باور داشتند و اگر یکی از ایشان قولی می‌داد که می‌خواست به آن وفا کند، به جان ثابت سوگند می‌خورد و خیانت نمی‌کرد.» (همان، ص ۱۹۹).

خلافت امویان بعد از وقفه‌ای کوتاه، به مروان بن حکم منتقل شد. عبدالملک بن مروان بعد از حکومت کوتاه پدر بر مسند خلافت تکیه زد. عرب‌های مقیم در خراسان با عبدالله بن خازم — که سودای خلافت ابن‌زبیر را در سر می‌پروراند — به پاداش عملشان دستور داد «تا از خراسان همه وظایف و عطایا و زیادت‌ها و اقطاع‌ها که اندر وقت عبدالله بن زبیر نهاده بودند، بیفکند و نظرهای نیکو کرد اهل خراسان را.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۰۸) و برای پایان دادن به تعصبات قبیله‌ای و به درخواست مردم خراسان، مردی از قریش را بر آنان حاکم کرد تا مردم خراسان «بر او حسد نورزند و علیه او تعصب نداشته باشند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/ م. : ج ۵، ص ۳۹). با پذیرش خواسته مردم خراسان از سوی عبدالملک، اولین قدم در سازش با مردم خراسان برداشته شد. امیه بن عبدالله، از اشراف قریش، حکومت خراسان را در دست گرفت و فتوحات را در طخارستان ادامه داد و برای تأمین هزینه آن، از «مردان و تجار سغد وام گرفت.» (همان، ص ۱۲۸). امیه عطایای بسیار به سپاهیان می‌داد و بیش از گذشته به دهقانان اهمیت داد تا آنجا که موجبات نارضایتی بعضی از عرب‌ها را فراهم آورد. آنان می‌گفتند: «دهقانان را در امر خراجگیری بر ما مسلط کرده است.» (همان، ص ۱۳۲).

حاکم بعدی خراسان، مهلب بن ابی‌صفره، منتخب حجاج — حاکم عراق — بود. مهلب — رئیس قبیله ازد — از مردم یمن بود و در جبهه مقابل قبیله بنی تمیم قرار داشت. قوم ربیع و طوایف بکر و تغلب و مردم قحطان نیز به حمایت از او برخاستند؛ در حالی که قدرت سیاسی خراسان هنوز در دست بنی تمیم بود. خاندان مهلب مورد علاقه و حمایت عرب‌های

مقیم خراسان بودند؛ ولی حجاج برای اجرای برنامه‌های حکومتی خود، به فردی مطیع و تابع نیاز داشت و به همین جهت، پس از مرگ مهلب، تصمیم داشت خاندان او را از میدان سیاست کنار بگذارد. یزید بن مهلب، جانشین انتخابی مهلب، آن‌چنان قدرتمند بود که حجاج «از کسی جز یزید بن مهلب خوف نداشت. او تصمیم داشت یزید را به طریقی از خراسان خارج کند» (همان، ص ۱۹۴)؛ ولی طرفداری گروهی عظیم از عرب‌ها از خاندان مهلب موجب شد حجاج نتواند یکباره دست آنان را از خراسان کوتاه کند. حجاج زیرکانه حکومت خراسان را از یزید به برادرش، مفضل، منتقل کرد؛ زیرا فکر می‌کرد مفضل فردی ضعیف است و به‌زودی ضعفش، عامل و بهانه برکناری او خواهد شد. مفضل، برخلاف پیش‌بینی حجاج، فردی باتدبیر بود. او بعد از پدر در دوره کوتاه حکومتش در خراسان به اصلاحاتی در جهت جلب نظر ایرانیان دست زد و نومسلمانان ایرانی را وارد سپاه خود کرد و نام آنان را در دیوان عرض ثبت کرد. این امتیاز قبلاً مختص عرب‌ها بود (همان، ص ۱۹۵). حجاج سرانجام موفق شد قتیبه بن مسلم را که در سیاست تابع او بود، به حکومت خراسان منصوب کند. قتیبه، قبیله قدرتمندی نداشت، ولی از حمایت بیش از حد حجاج برخوردار بود و در اصل برای مقابله با قدرت ازادی‌ها انتخاب شده بود.

قتیبه به نومسلمانان ایرانی مقرری عطای مقاتله پرداخت و نامشان را در دیوان ثبت کرد و در واقع، راه مفضل را ادامه داد. به همین جهت، نومسلمانان ایرانی به رهبری حیان نبطی<sup>(۳)</sup> — مولای مصله — ابتدا در صف موافقان حکومت قتیبه قرار گرفتند. ایرانیان بسیاری نیز در خدمت او بودند<sup>(۴)</sup>. طبری از شخصی به نام تندر خبر می‌دهد که برای قتیبه جاسوسی می‌کرد و او به‌علت ایرانی‌بودنش می‌توانست به میان مردم شهرهای مختلف برود و گزارش آنها را برای قتیبه بیاورد (همان، ص ۲۱۸). ابن اثیر هم از مشاوران ایرانی قتیبه سخن می‌گوید: «به‌هنگام جنگ، مشاورانی از عجمان انتخاب می‌کرد تا او را پند دهند.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ هـ. / ۱۹۶۵ م. ج ۵، ص ۸). این در حالی بود که عرب‌های مقیم خراسان، به‌خصوص بنی تمیم قدرتمند، ازد، بنوبکر بن وائل، مردم عالیه از بصره، قیسیان و مردم کوفه مقیم خراسان با قتیبه

مخالفت می‌کردند. وقتی قتیبه بعد از مرگ ولید بن عبدالملک در صدد خلع سلیمان — خلیفه جدید — برآمد، عرب‌ها کمکش نکردند. قتیبه، خدمات خود به آنان را یادآور شد و گفت: «همانا من شما را از عین‌التمر و اطراف دریا جمع کرده‌ام و برادر را به برادر و پسر را به پدر پیوند داده‌ام و غنایم و عطایا را میان شما تقسیم کردم.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۲۷۵)

سلیمان بن عبدالملک، جانشین ولید بن عبدالملک، علی‌رغم مخالفت با عملکرد و اندیشه‌های سیاسی حجاج، قتیبه را در حکومت خراسان ابقا کرد؛ ولی دستورات سلیمان برخلاف سیاستی بود که قتیبه به دستور ولید و حجاج در خراسان اجرا می‌کرد. دستور سلیمان به قتیبه را چنین آورده‌اند: «هر کس را که به زندان افکنده است، رها کند و عطا‌های مردمان را بپردازد و کسانی را که آهنگ سر منزلی دیگر کرده‌اند، مانع نشود.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۱۱)

علت مخالفت گسترده بنو تمیم با قتیبه، کشته شدن گروهی از خانواده عبدالله بن‌الاهتم به دست او بود. عبدالله، نایب قتیبه بود که از او نزد حجاج سعایت کرده بود. حجاج نامه او را برای قتیبه فرستاد و عبدالله که از موضوع باخبر شده بود، فرار کرد و به شام رفت. قتیبه در صدد انتقام برآمد و چون به عبدالله دست نیافت، فرزندان و عموزادگان او را به قتل رساند و امیر تمیم خراسان را که وکیع بن‌اسود تمیمی<sup>(۵)</sup> بود، عزل کرد و تمیمیان از قتیبه کینه به دل گرفتند. وکیع، قتیبه را به مرگ تهدید کرد: «به خدا سوگند که من او را خواهم کشت و یاران را از او محروم خواهم کرد.» (همان، ص ۳۱۵). در این زمان، ایرانیان نومسلمان به فرماندهی حیان نبطی حمایت خود را از قتیبه قطع کردند و در جبهه مخالف قتیبه قرار گرفتند. علت تغییر موضع حیان، آگاهی از تفکر سیاسی خلیفه جدید، سلیمان، بود. او به درایت دریافته بود که خلیفه نظر خوشی به حکومت قتیبه ندارد. ابن اثیر علت روی گردانی ایرانیان از قتیبه را کشتار و غارت شهرها، به‌خصوص بخارا، می‌داند (ابن اثیر، ۱۳۸۵ هـ. / ۱۹۶۵ م. : ج ۴، ص ۵۴۴-۵۴۳)؛ و به گفته طبری، حیان به عجمان گفته بود «اینان بدون

توجه به دین جنگ می‌کنند. آنان را به کشتن یکدیگر واگذارید.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/۱ ج ۵، ص ۲۷۸). ملاحظه می‌شود که حیان، ایرانی قدرتمندی بود که می‌توانست نقش ایرانیان را در جریان‌های سیاسی خراسان بارز کند.

با کشته شدن قتیبه، سلیمان برای اینکه مخالفتی با مردم خراسان نشان ندهد، با حکومت وکیع بن ابی‌اسود بر خراسان موافقت کرد؛ ولی پس از مدت زمانی کوتاه، حکومت خراسان را به یزید بن مهلب واگذار کرد. او بنا به پیشنهاد عبدالله بن اهتم از بنو تمیم، به این سمت برگزیده شد. عبدالله نقش مهمی در عزل و نصب حکام خراسان و مسایل سیاسی منطقه داشت. یزید بن مهلب برای حرب برگزیده شد. در سپاه یزید، علاوه بر مردم کوفه و بصره و شام، از «بزرگان اهل خراسان و ری نیز» حضور داشتند (همان، ص ۲۹۳). صالح بن عبدالرحمان با صلاح‌الدین یزید، ناظر امور مالی و خراج شد.

سیاست سلیمان و پس از او عمر بن عبدالعزیز، برقراری عدالت میان عرب‌های مسلمان و نومسلمانان ایرانی بود. پس لازم بود در مسایل مالی دقت بیشتری شود. اسلام آوردن ایرانیان موجب می‌شد نومسلمانان از پرداخت جزیه معاف شوند، در نتیجه مالیات دریافتی کاهش می‌یافت و حکومت خراسان با مشکل کمبود درآمد روبه‌رو می‌شد. بدین ترتیب، حکام منتصب به خراسان تمایلی به اسلام آوردن مردم منطقه نداشتند. به همین جهت، سلیمان و عمر بن عبدالعزیز صلاح دیدند برای امور حرب و امور مالی، کارگزاران جداگانه‌ای منصوب کنند. خلافت عمر دوم با اصلاحاتی در جهت شعایر اسلامی همراه بود. به او خبر رسیده بود «بیست هزار نفر از موالی، بدون دریافت عطایا و روزی جنگ می‌کنند؛ به همان اندازه از اهل ذمه، مسلمان شده‌اند، ولی از آنان خراج دریافت می‌شود.» (همان، ص ۳۱۴). عمر دوم، ضمن دعوت مردم بومی خراسان به اسلام، معافیت از جزیه و ثبت نام در دیوان عرض و حق داشتن مقرری چون هر فرد مسلمان را به آنان وعده داد. او، حاکم خراسان را مطمئن ساخته بود که در صورت کمبود درآمد، از مرکز حکومتش — دمشق — خراسان را حمایت

کند و چنین نیز کرد (همان، ص ۳۲۱). او ملوک ماوراءالنهر را نیز به اسلام دعوت کرد (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۱۶).

اصلاحات سیاسی و اجتماعی عمر دوم که با شعایر مذهبی توأم شد، در واقع عمل به اصولی بود که نومسلمانان ناراضی در نظر داشتند. عمر بن عبدالعزیز مدبرانه و سیاستمدارانه بر علل اصلی ناراضی مردم خراسان از خلافت اموی پی برده و درصدد ترمیم اوضاع بود. او مهلب بن یزید را به علت رفتار غیرعادلانه‌اش از کار خراسان برکنار کرد. عمر بن عبدالعزیز گفته بود: «من خاندان مهلب را دوست نمی‌دارم چرا که ایشان بیدادگراند.» (مقدسی، ۱۳۵۲: ج ۶، ص ۴۹). با وجود این، جراح — حاکم بعدی خراسان از جانب عمر دوم — تعصبات قبیله‌ای داشت. او گفته بود: «امروز تعصب قبیله دارم و به خدا سوگند مردی از قوم خود را بیشتر از صد مرد از غیر ایشان دوست دارم.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۳۱۴)

هرچند عملکرد عمر دوم موافق با خواست اکثریت مردم خراسان بود، با مخالفت رؤسای قبایل عرب و دهقانان محلی ایرانی روبه‌رو شد. آنان به علت کاهش درآمد های مالیاتی خراسان، با مسلمان شدن مردم محلی ایران مخالفت داشتند. در واقع آنان با تحول جامعه خراسان و تغییر ترکیب جمعیتی آن — که حاصل سیاست برقراری مساوات میان عرب‌های مسلمان و نومسلمانان ایرانی بود — مخالف بودند. عمر دوم قبل از اینکه در اجرای سیاستش به موفقیتی نایل شود، دنیا را ترک کرد.

سیاست یزید بن عبدالملک — جانشین عمر بن عبدالعزیز — درصدد رفع مناقشات قبیله‌ای در خراسان، معطوف ساختن آنان به مرزها و جنگ با ترکان بود؛ ولی بسیاری از عرب‌های مهاجر که مدت‌ها در خراسان ساکن بودند، تمایلی به شرکت در جنگ نداشتند و بیشتر دهقانان محلی نیز در صلح با ترکان به سر می‌بردند. در جنگ با ترکان، بیشتر تمیمیان شرکت کردند و گروهی از بنی‌عجیف و طایی و غطفان، آنان را همراهی کردند. گروهی از ایرانیان نیز به فرماندهی حیان وارد جنگ شدند؛ ولی حیان از نظر عرب‌ها، شخص مورد

اعتمادی محسوب نمی‌شد، زیرا قبلاً نقش سیاسی مؤثر خود را نشان داده بود. به سعید خذینه، حاکم خراسان، گفته شد: «این برده دشمن‌تر از هر کس نسبت به عرب و حکام عرب است. او خراسان را علیه قتیبه بن مسلم برانگیخت؛ به تو نیز خیانت خواهد کرد و خراسان را علیه تو می‌شوراند.» (همان، ص ۳۵۷). طبری به نقل از راوی نقل می‌کند که سعید، حیان را مسموم کرد و از شرش خلاصی یافت (همان).

عمر بن هبیره — حاکم عراق — مسلم بن سعید — حاکم خراسان — را به ملایمت و مشارکت با مردم خراسان در تعیین عاملان دعوت کرد و از او خواست عاملان عذر برگزیند؛ و در وصف عاملان عذر گفت: «به مردم هر ولایت بگوی برای خویش عاملی برگزینند. وقتی کسی را برگزیدند، وی را ولایتدار کن! اگر نکو بود، از آن توست و اگر بد بود، مربوط به آنهاست نه تو، و معذور خواهی بود». توبه بن اسید وابسته بنی عنبر از جمله آن حکام بود. مسلم مهر خود را به او داد و گفت: «به رأی خود عمل کن.» (همان، ص ۳۸۴).

بدین ترتیب، مسلم بن سعید به نوعی سازش با مردم خراسان که در واقع با عرب‌های مقیم خراسان بود، دعوت شد. او در ادامه سیاست سازشکارانه خود، بهرام سیس — از مردم محلی خراسان — را مرزبان مرو کرد؛ و با این کار، ضمن اینکه ظاهراً به نفع مردم محلی خراسان عمل می‌کرد، در واقع به نوعی در اختیارات دهقانان محلی دخالت می‌کرد.

هشام بن عبدالملک، خالد بن عبدالله قسری — خواهرزاده خود — را عامل عراق کرد. خراسان، ضمیمه حکومتش بود که به برادرش، اسد، واگذار شد. اقدام مهم اسد، مقابله با ترکان بود. او برای نزدیکی به منطقه عملیاتی، مرکز امارتش را به بلخ منتقل کرد. انتقال مرکز حکومتی از مرو، مخالفت دهقانان محلی را به دنبال داشت. اسد با مضریان مخالفت کرد و بیشتر یمنی‌ها را به کار گرفت و چون در این امر تعصب بسیار به خرج داد، عزل شد (همان، ص ۳۹۲).

در این زمان، مردم خراسان در امور حکومتی دخالت مؤثری داشتند. دهقانان محلی مرو، عرب‌های مقیم مرو را نیز با خود همدست کردند. شکایت آنان، موجب عزل اسد شد.

اشرس بن عبدالله سلمی — حاکم بعدی — می‌خواست قاطعانه درمقابل خواسته دهقانان ایرانی بایستد. او برای عرب‌ها امتیازاتی قایل شد: «تازیان خراسان را وظیفه فزون‌تر معین فرمود؛ دهقانان را خوار داشت.» (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۱۹). او در خراسان سپاهیان مقیم داشت. اشرس مردم ماوراءالنهر را به اسلام دعوت کرد و وعده داد جزیه را از آنان بردارد. این امر با استقبال مردم مواجه شد. ابوالصیدا صالح بن طریف<sup>(۶)</sup> — وابسته بنی‌ضبه، از مرجه — از جمله کسانی بود که به ماوراءالنهر رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد. شرط او، برداشتن جزیه از نومسلمانان بود؛ ولی مشکلات اقتصادی ناشی از بخشودگی جزیه به نومسلمانان، او را نیز تسلیم خواسته دهقانان کرد. نقش دهقانان در حفظ وضع موجود، از همان ابتدای ورود عرب‌ها آشکار بود؛ و به نظر می‌رسد آنان حتی در تعیین سیاست مذهبی حکام خراسان نیز مؤثر بودند. سیاست بعضی از حکام در جهت دعوت ایرانیان به اسلام درمقابل برخورداری از معافیت پرداخت جزیه، بارها به صلاحدید دهقانان، به علت کاهش درآمد خراسان، تغییر کرد.

نومسلمانان به همراه ابوالصیدا و حارث بن سریج شورش کردند. حارث علیه مروانیان شعار می‌داد و به قرآن و سنت پیامبر(ص) دعوت می‌کرد. پس «مردم بسیار با او گرد آمدند.» (گردیزی، ۱۳۴۷: ۱۱۵). طبری از حضور هفت هزار تن از نومسلمانان سغد به طرفداری از حارث و ابوالصیدا سخن می‌گوید؛ که از کثرت ناراضیان از حکومت امویان و همچنین از تعداد بسیار نومسلمانان حکایت دارد (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۳۹۸). گروهی از ترکان و دهقانان نیز به شورش پیوستند. عرب‌ها با این جریان، با تعصب برخورد کردند: «گروهی بسیار از بنی‌تمیم و قیس، بیعت مرگ کردند» (همان، ص ۴۰۱) و به همین جهت سرانجام پیروزی با عرب‌ها بود. مردم خراسان از عملکرد اشرس درمورد نومسلمانان و نتیجه آن — که به بازگشت مردم سغد از اسلام و همدستی آنان با ترکان انجامید — رنجیدند و «به تظلم به نزدیک هشام رفتند». هشام که خود و همسرش هدایای گرانبهایی از آنان و جنید بن عبدالرحمان مری دریافت کرده بودند، اشرس



را از حکومت خراسان عزل و جنید را که «مردی از یمن و صاحب فضل و جود بود» (دینوری، ۱۳۸۱: ۲۸۸)، منصوب کرد.

هشام که نمی‌توانست به همکاری عرب‌های مقیم در خراسان اعتماد داشته باشد، جنید را با سپاه شام تقویت کرد. عاصم بن عبدالله — حاکم بعدی خراسان — سپاهش را علیه حارث بن سریج بسیج کرد و مردم خراسان را که با حارث همکاری می‌کردند، به آوردن سپاه شام تهدید کرد (طبری، ۱۳۵۸ هـ / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۴۲۹). شورش حارث بالا گرفت. او که با گروهی از جنگاوران تمیم و ازد و دهقانان گوزگان و فاریاب و طالقان و مرو حمایت می‌شد، به هشام نامه نوشت و از او خواست «به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند و اگر سر باز زند، علیه او جمع شوند.» (همان، ص ۴۳۴). این امر به نوعی خلع خلیفه محسوب می‌شد؛ و به همین جهت، بسیاری از بزرگان قوم عرب با آن موافقت نکردند. حکومت خراسان مجدداً به اسد بن عبدالله رسید. اسد، جدیع کرمانی را به طخارستان فرستاد تا حارث و شورشیان را قلع و قمع کند. او جنگاوران را کشت و «همه مردم طخارستان را از عرب و موالی و زن و فرزند را اسیر گرفت و در بازار بلخ به بیشترین قیمت پیشنهادی فروخت.» (همان، ص ۴۴۰). با مردم بلخ نیز با وجود تسلیم شدن، همان کردند و کشتند و اسیر گرفتند و غارت کردند. جنگ داخلی خراسان با این وسعت از کشتار و غارت، نشان از پایداری دسته‌بندی‌ها و کینه‌های قبیله‌ای داشت. جالب است بدانیم که ایرانیان در مقابل عرب‌ها سیاست متحدی دنبال نمی‌کردند. آنان در سپاه هر دو گروه متخاصم حضور داشتند.

اسد در انتصاب دومش، بار دیگر شهر بلخ را که در آن زمان به علت نزدیکی به سرزمین ترکان موقعیت سوق‌الجیشی بهتری نسبت به مرو داشت، مرکز حکومتش کرد و دیوان‌ها را به آنجا منتقل کرد. این بار دهقانان برای رهایی از دست عرب‌های مقیم شده و کشیده شدن آنان به جنگ، مخالفتی نشان ندادند. اسد با انتخاب بلخ، علاوه بر مقاصد سیاسی و نظامی، مقاصد اقتصادی را نیز دنبال می‌کرد. اسد در این زمان با رویکرد دعوت بنی‌عباس در مرو

مواجه شد. «اولین داعی عباسی که به خراسان قدم گذاشت، زیاد ابومحمد، مولای قبیله همدان و در زمان حکمرانی اسد بود.» (ابن اثیر، ۱۳۸۵ هـ. / ۱۹۶۵ م. : ج ۵، ص ۱۴۳)

در اواخر دوره امویان، نارضایتی مردم بومی و عرب‌های مقیم‌شده و دسته‌بندی‌های سیاسی آنان شدت گرفته بود. خلفای اموی از یمانی‌ها کینه داشتند (دینوری، ۱۳۸۰: ۲۹۲) و ترجیح می‌دادند فردی متعصب از مضریان را که مقیم خراسان نیز بوده و سپاهیبانی از قبیله و خویشاوندان خود داشته باشد، به حکومت خراسان انتخاب کنند و نصر بن سیار بسیاری از این ویژگی‌ها را داشت. نصر بن سیار — حاکم جدید خراسان — به شدت متعصب بود و در امور حکومتی از مضریان استفاده می‌کرد. نصر «چهار سال جز مضریان در امر حکومت استفاده نکرد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۴۸۰). در نتیجه، عرب‌های یمانی و ربیعه که در جبهه مخالف او قرار داشتند، به جدی‌بن‌علی کرمانی پیوستند.

اختلاف میان یمانیان و مضریان، سرانجام به اختلاف کرمانی و نصر منجر شد. نصر از جانب یزید بن ولید — خلیفه جدید — نیز ابقا شد، ولی مشکلات مالی او را از پای درآورد. شورش به پا شد و سپاهیان مقرری مطالبه کردند. «فتنه برخاست». نصر عرب‌ها را به اتحاد دعوت کرد و گفت: «ای اهل خراسان! از جماعت چشم پوشیده‌اید و به تفرقه روی آورده‌اید. آیا خواستار سلطانی ناشناخته‌اید و منتظر آن هستید که هلاک شوید؟» (همان، ص ۵۸۵).

ازدی‌ها و بکری‌ها و مردمی از کنده ربیعه علیه نصر جمع شدند؛ درحالی‌که نصر را مضریان و سواران قیس و تمیم حمایت می‌کردند. کرمانی «نسخه‌ای از سوگندنامه میان مردم یمن و ربیعه را که در دوره جاهلیت برقرار شده بود» (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۰۱)، از کوفه درخواست کرد و با طرح مجدد آن، تمایل همکاری مردم ربیعه و یمن را بیشتر جلب کرد. اقداماتی از این قبیل، نصر و حامیانش را متوجه خطر اختلاف میان عرب‌ها کرد. آنان موضع خود و امویان را ضعیف‌تر می‌دیدند. عقیل — پسر عموی نصر — او را سوگند داد «که عشیره خود را به شامت نیندازد» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۵۹۰) و رسول نصر

به نزد کرمانی رفت و گفت: «می ترسم که کار بالا گیرد و همگی هلاک شویم و این عجمان ما را به این علت شماتت کنند.» (همان).

جنگ میان نصر و کرمانی حدود دو سال طول کشید؛ و این فرصت مناسبی برای حضور و فعالیت گروه‌های تازه‌نفس و مخالف امویان و داعیان قدرت بود. قیام حارث بن سریج و کشیده شدن قیام زید بن علی به خراسان و پناه دادن به یحیی بن زید و حمایت گروهی از خراسانیان از او و فعالیت داعیان عباسی در خراسان، از آن جمله است. در این میان، عباسیان با برنامه‌ریزی‌هایی از پیش تعیین شده، گوی سبقت را از دیگر رقبا ربودند. اختلاف قبایل عرب، ورود و دخالت ایرانیان در دسته‌بندی‌های سیاسی و نظامی عرب و ضعف حکام و خلفای اموی نیز به نهضت آنان کمک کرد.

گروهی از عرب‌های مقیم در خراسان، گرد داعیان خاندان عباس — عموی پیامبر — جمع شدند. حضور پیروان فرقه کیسانیه در خراسان — که از دهه هفتم هجری، به علت سرکوب قیام مختار، به خراسان گریخته بودند — عامل مهمی در استقرار فعالیت عباسیان در خراسان شد و بر پیروان خاندان عباس می‌افزود. محمد بن علی بن عبدالله بن عباس تمایل خود را به شروع دعوت از خراسان، این‌گونه بیان می‌داشت: «بر شما باد خراسان چرا که من به برآمدن گاه خورشید فال نیک می‌زنم آنجا که چراغ جهان و مصباح آفرینش است.» (مقدسی، ۱۳۵۲: ج ۶، ص ۶۲)

تقیان عباسی، از عرب‌های مقیم مرو — خزاعه و تمیم و طی و شیبان و حنفیه — انتخاب شدند. حامیان اصلی عباسیان عبارت بودند از عرب‌های مقیم شده در مرو، روستائیان ایرانی و موالی دهکده‌های مرو و در کل مردم خراسان.

ابومسلم را ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، به حکومت خراسان منصوب کرده بود «و آنچه که بعد از آن به دست آورد» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۶، ص ۱۴). ابراهیم به او گفته بود «یمنیان را در نظر بگیر! زیرا کار خلافت بدون آنان راست نیاید. مردم ربیعیه را نیز در نظر گیر! زیرا آنان نیز همراه یمنیان هستند. اما در مورد قبیلۀ مضر، آنان دشمنان

نزدیک هستند. در کار آنان اگر دچار شک و شبهه‌ای شدی، آنان را بکش.» (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۴۲)

عباسیان به ناتوانی امویان در تسلط کامل بر خراسان واقف شده بودند. باقی ماندن دهقانان در حکومت‌های محلی و حضور ایرانیان در تشکیلات سیاسی و نظامی و اقتصادی خراسان و ورود در دسته‌بندی‌های سیاسی عرب‌ها، زمینه‌بازایی توانمندی‌های سیاسی و نظامی ایرانیان را فراهم آورده بود. بدین ترتیب، جریان سیاسی خراسان، هرچند کند، حرکتی در جهت اعتلای ایرانیان و حکومت آنان بود. به همین جهت، حرکت ابومسلم شعارگونه نشان از مبارزه با تعصبات نژادی داشت تا آنجا که توصیه شده بود «اگر توانستی زبان عربی را از خراسان براندازی، برانداز!» حتی به گفته طبری، در مکتوبی از ابومسلم خواسته شده بود «در خراسان، هیچ عربی را دعوت نکنند، بلکه آنان را بکشند.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/م. ج ۶، ص ۳۷) و به گفته ابن قتیبه: «اگر می‌توانی در خراسان، عربی را زنده نگذاری، چنین کن! هر پسر بیچه‌ای که به سن پانزده سال رسیده است و در کار او مشکوک هستی، او را از میان بردار!» (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۴۲). مسلماً در این مکتوب، عرب‌های متعصب، از جمله مضریان، مورد نظر بوده‌اند نه عرب‌هایی که در جامعه خراسان ادغام شده بودند و جزئی از آن محسوب می‌شدند.

گروهی از مردم خراسان، از جمله «مردمی از هرات و پوشنج و مرورود و طالقان و مرو و نسا و ایبورد و طوس و نیشابور و سرخس و بلخ و صغانیان و طخارستان و ختلان و کش و نسف»، به ابومسلم پیوستند (دینوری، ۱۳۸۱: ۳۰۷). آنان پرچم و لباس سیاه داشتند و علیه کافران شعار می‌دادند. عشیره کرمانی، خزاعه و بنی‌تمیم نیز به یاری ابومسلم آمدند، به طوری که در اواخر کار، افراد نصر که همگی از مضریان بودند، «به سه هزار نفر رسید.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. ۱۹۳۹/م. ج ۶، ص ۴۷). گروه‌هایی از عرب‌های ایرانیان که منافعشان با تغییر خلافت ممکن بود به خطر افتد، با عرب‌های مضر متحد شدند و مقاتل بن حیان را که ایرانی بود، به فرماندهی سپاه انتخاب کردند.» (همان، ص ۵۱). علت انتخاب مقاتل این بود

که اختلافات قبایل مجدداً موجب تفرقه نشود. در نهایت، پیروزی از آن ابومسلم بود. آنان در مرو مقیم شدند تا کاملاً نصر را به‌زانو درآورند.

### نتیجه

موقعیت جغرافیایی و سوق‌الجیشی خراسان در همیشه تاریخ اهمیت به‌سزایی داشته است. خراسان مرز وسیعی با دشمنان ترک داشت. به همین جهت، حکمرانان و مردم آن در زحمت بسیار بوده‌اند. آنان بار سنگین جنگ‌ها را بردوش داشتند. عرب‌ها نیز به این مهم توجه داشتند و برای رسیدن به مقصود، سعی کردند ترکیب اجتماعی خراسان را حفظ کنند. ابقا و انتصاب مرزداران از سوی حکام عرب، به‌علت دارابودن تجارب نظامی و دیوانی و مالی آنان، امری اجتناب‌ناپذیر بود که تا پایان دوره اموی استمرار داشت.

دهقانان، از همان ابتدای ورود عرب‌ها به خراسان، روش مسالمت‌جویانه‌ای در پیش گرفتند و با پذیرش اطاعت ضمنی، در مناصب حکومتی و ریاست مالی منطقه خود ابقا شدند و هرگاه منافعشان اقتضا می‌کرد، حتی علیه مردم خود اقدام می‌کردند. مردم بومی خراسان نیز در ارتباط مستقیم زیستی با عرب‌ها قرار گرفته بودند. نومسلمانان ایرانی در سپاه عرب وارد می‌شدند و خواه‌ناخواه در دسته‌بندی‌های سیاسی خراسان دخالت و در جنگ‌ها شرکت می‌کردند.

اما عرب‌ها که ابتدا با هدف فتوحات و در قالب نظامی به ایران آمده بودند، زود درصدد کسب اهداف مالی برآمدند و برای دستیابی به قدرت منطقه خراسان، اختلافات قبیله‌ای خود را به ایران کشاندند. دو گروه بارز از عرب‌های مهاجر به خراسان، یمنی‌ها و مضریان بودند. یمنی‌ها از همان ابتدا نظر خوشی نسبت به امویان نداشتند و بیشتر حرکت‌های سیاسی علیه امویان را شکل می‌دادند یا در آن شرکت می‌کردند. مضریان تا سقوط امویان، به آنان وفادار ماندند.

هرچند بعضی از خلفای اموی با تدابیر سیاسی خاص، کوشش‌هایی در رفع نارضایتی‌های خراسان کردند — از جمله عبدالملک بن مروان، که با انتخاب امیه قریشی — فردی بی‌طرف — سعی در پایان دادن به مناقشات قبیله‌ای داشت؛ سلیمان بن عبدالملک، که حکام خراسان را به ملایمت و سازش با مردم خراسان دعوت می‌کرد؛ عمر بن عبدالعزیز، که با دعوت مردم خراسان و ماوراءالنهر و برداشتن جزیه از نومسلمانان و رفع مشکلات مالی خراسان، کوشید عدالت را در جامعه اسلامی و به خصوص خراسان برقرار کند؛ و یزید دوم، که سعی کرد برای رفع مناقشات قبیله‌ای، عرب‌ها را به جبهه‌های جنگ با ترکان بکشانند — اختلافات قبیله‌ای عرب‌ها، به ویژه مضریان و یمنی‌ها — همچنان باقی بود.

سرانجام، خلفای بعدی تصمیم گرفتند به جای ایجاد سازش میان مخالفان، با برتری دادن به مضریان، کار را یک‌سویه کنند؛ ولی اختلافات به اوج رسید و راه بر مخالفان اموی و در سطحی کلان بر روی عباسیان گشوده شد. وصایای ابراهیم بن محمد — رهبر عباسیان — به ابومسلم که «میان یمنی‌ها اقامت کن و از آنان بهره‌گیر و مضریان را دشمن خود بدار!»، مؤید این سخن است.

### پی‌نوشت‌ها

۱. طبری می‌نویسد: اسد بن عبدالله «برمک — پدر خالد بن برمک — را سرپرست بنای شهر بلخ کرد.» (طبری، ۱۳۵۸ هـ. / ۱۹۳۹ م. : ج ۵، ص ۳۸۸)
۲. بروقان، جایگاه امیران بود و از آنجا تا بلخ دو فرسنگ فاصله داشت. (همان، ص ۳۸۸)
۳. حیان از مردم دیلم بود و گفته می‌شد شاید از مردم خراسان بوده باشد و چون لکنت زبان داشت، به او نبطی می‌گفتند. (همان، ص ۲۷۷)
۴. ایرانیان به‌هنگام شرکت در منازعات نظامی، فرمانده ایرانی داشتند و خیمه‌ها و پرچم‌هایی با نشانه‌های سمبلیک خود را به همراه می‌بردند. (همان، ص ۴۴۷)
۵. طبری، وکیع را میخواره و کلاً فردی کثیف و بدمست می‌خواند. (همان، ص ۲۷۸)

۶. ابوالصیدا صالح بن طریف از مرجئه را عمر بن عبدالعزیز بر حسن اجرای دستورات مالی و رسیدگی به وضع نومسلمانان ناظر کرده بود. او در ادامه اقداماتش در زمان اشرس نیز در صدد کمک و رسیدگی به امور مالی نومسلمانان شده بود.

۷. کیسانیه، طرفداران مختار بودند که پس از کشته شدن مختار، به خراسان گریختند. فرقه‌ای از کیسانیه، به نام هاشمیه، «از یاران و پیروان ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه — فرزند علی (ع) — به شمار می‌روند... و گویند رشته امامت از ابوهاشم به فرزندان عباس رسیده است.» (مشکور، ۱۳۵۳: ۸۲)

### کتابنامه

- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن علی بن ابی‌الکرم. ۱۳۸۵ هـ / ۱۹۶۵ م. *الکامل فی التاریخ*، ج ۴ و ۵. بیروت: دار صادر و دار بیروت.
- ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی. ۱۳۸۰. *الفتوح*. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی. مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: نشر نی.
- ابن حوقل. ۱۳۴۵. *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابوالفداء. ۱۳۴۹. *تقویم البلدان*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۳۴۶. *فتوح البلدان* (بخش مربوط به ایران). ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- الخطیب، عبدالله مهدی. ۱۳۵۷. *حکومت بنی‌امیه در خراسان*. ترجمه باقر موسوی. تهران: توکا.
- دنیل، التون. ل. ۱۳۶۷. *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی و فرهنگی.
- الدوری، عبدالعزیز؛ المطلبی، عبدالجبار. ۱۹۷۱ م. *اخبارالدولة العباسیة*. بیروت: دار صادر.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۸۱. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.

دینوری، ابن قتیبہ. ۱۳۸۰. امامت و سیاست (تاریخ خلفاء). ترجمه ناصر طباطبائی. تهران: ققنوس.

زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۷. تاریخ مردم ایران. ج ۲. تهران: امیرکبیر.  
طبری، ابی جعفر محمد بن جریر. ۱۳۵۸ هـ / ۱۹۳۹ م. تاریخ الامم والملوک. ج ۳، ۴، ۵، ۶. القاهرة: مطبعة الاستقامة.

فلوتن، فان. ۱۳۲۵. تاریخ شیعه و علل سقوط بنی امیه. ترجمه مرتضی هاشمی حائری. تهران: چاپخانه اقبال.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود. ۱۳۴۷. زین الاخبار. مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مشکور، محمد جواد. ۱۳۵۳. ترجمه فرق الشیعه نوبختی. ۱۳۵۳، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.  
مقدسی، مطهر بن طاهر. ۱۳۵۲. آفرینش و تاریخ. ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی. ج ۶. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. ۱۳۵۱. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبای. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح). ۱۳۵۶. البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

\_\_\_\_\_ . ۱۳۴۳. تاریخ یعقوبی. ج ۲. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Shaban, M.A. 1970. *The Abbasid Revolution*. Cambridge.



## **Khoarasan Arab tribes and their role in the Umayyad,s demolition**

**Abstract:** Arab invasion in Iran caused the entrance and settling of some Arab groups within Iran. Some were military forces or troublemakers whom the Umayyads Caliph tried to keep them away. Others were that of religious and political malcontents who themselves preferred to stay away from the Caliph and thus abandoned their country. Most of them went to Khurasan, the utmost place from Damascus. During Umayyad's succession, some of the Arab armed forces and civilians came to Khurasan with their families with the intention of settlement. In fact, their attendance in Khurasan was taken into account as migration. Although the Caliph ordered them to come to Khurasan for the purpose of venturing in war, after a period of time, they preferred to settle in Khurasan cities and became part of Khurasan's citizens. In this period of history, Iranians have no affective role in their political fate. Peasants tried to remain in their role, but their role was reduced to gathering taxes and somehow dominance on their own locality people. Political power was in the hands of the Arab settler's and they were either in disagreement or agreement with the caliph's appointed rulers. Tribe quarrels, especially between Yamani and Mozri groups, never came into agreement; but these quarrels which at times saw Iranians being military partners of both Arab groups caused the demolition of the Umayyads succession. This consequently made a suitable condition for the Abbasid succession to blossom.

